

کودکان کار و خیابان، محصول سرمایه

کمیته هماهنگی (منطقه تهران)

شنبه دوم شهریور ۱۳۸۷

«مدیر کل سازمان بهزیستی استان تهران از رشد دو برابری کودکان خیابانی استان طی زمان سپری شده سال جاری نسبت به سال گذشته خبر داد» (روزنامه ها)

افزایش بی عنان بیکاری ها، سیر صعودی بی مهار بهای مواد غذایی و نیازهای اساسی زندگی، بالارفتن سرسام آور اجاره خانه و بهای دارو و درمان و ویزیت پزشک و ورودیه بیمارستان ها، فوران هولناک شهریه مدارس و دانشگاه ها، شتاب دیوانه وار بهای آب و برق و گاز و بنزین و هزینه ایاب و ذهاب، زندگی کارگران را به گونه بسیار دهشتناکی به چهارمیخ کشانده است. سه سال پیش از این، مرکز آمار دولت سرمایه در سالنامه آماری خود اعلام کرد که متوسط هزینه سالانه زندگی یک خانوار شهری در ایران ۲۰۰ ۹۲۴ ۵ تومان است. در طول ۳ سالی که گذشته است شاخص گرانی بهای کالاها و نیازهای اولیه زندگی در دنیای واقعیت ها، و نه در گزارشات سراسر دروغ و عوامفریبانه نهادهای دولتی سرمایه، هیچ سالی در قیاس با سال قبل از ۲۰٪ کمتر نبوده است. معنای ساده این ارقام آن است که متوسط هزینه سالانه یک خانوار شهری اگر در سال ۱۳۸۴ بالغ بر ۲۰۰ ۹۲۴ ۵ تومان بوده است در سال بعد به بیش از ۷ میلیون تومان، در سال ۱۳۸۶ به چیزی بالاتر از ۸ و نیم میلیون تومان و بالاخره در سال جاری از رقم ۱۰ میلیون و ۳۰۰ هزار تومان بیشتر شده است. حاصل تقسیم رقم اخیر بر ۱۲ ماه سال به طور ملموس و آماری به ما می گوید که در شرایط حاضر حتی بنا به آنچه که نهادها و نمایندگان رسمی دولت سرمایه داری اعلام کرده اند، هزینه زندگی یک خانوار ۴ نفره شهری در جامعه ما برای هر ماه، از ۸۶۰ هزار تومان کمتر نیست. مرکز آمار سرمایه در تعیین میزان هزینه زندگی طبعاً نیازهای معیشتی اجتناب ناپذیر ساکنان عادی جامعه و از جمله چند میلیون خانوار کارگری کشور را مبنای محاسبات خود قرار داده است. در هیچ کجای گزارش این نهاد گفته نشده است که نقطه عزیمت آمارگیری، هزینه های زندگی این و آن سرمایه دار یا دولتمرد میلیاردی است. در فهرست کالاهای مورد اشاره آن ها ردیف خاصی برای اتوموبیل های ضد گلوله، ویلاهای مجلل، آسمانخراش های عظیم، هواپیماهای شخصی، کشتی های اختصاصی، شمار کثیر محافظان و نوع این ها هم اصلاً دیده نمی شود. آب و برق و نان و ایاب و ذهاب و خوراک و پوشاک، آن هم در سطحی بسیار معمولی و به میزان میانگین، کل کالاها و مایحتاجی است که آنان در نظر گرفته اند و ارقام بالا را بر پایه بهای آن ها تعیین کرده اند. مرکز آمار دولت سرمایه با محاسبه ای بر این منوال متوسط هزینه زندگی را برای ۳ سال قبل ۲۰۰ ۹۲۴ ۵ تومان اعلام کرده است و همین رقم با محاسبه نرخ تورم سالانه در سال ۱۳۸۷ به طور واقعی سر به مبلغ ۸۶۰ هزار تومان می زند.

حال پس از مرور کوتاه این داده های واقعی، سری به واقعیت های زمخت زندگی ده ها میلیون انسان کارگر و خانواده های آنان بزنیم. اولین پرسش این است که به راستی کدام خانوار کارگری در کدام نقطه این جامعه از یک درآمد ماهانه

۸۶۰ هزار تومانی بر خوردار است؟! مگر نه این است که شورای عالی کار بارها اعلام کرده است که ۷۰٪ کارگران ایران دستمزد ماهانه ای میان ۵۰ تا ۱۰۰ هزار تومان می گیرند؟ مگر نه این است که همین کارگران با همین دستمزد باید کل مخارج زندگی یک خانوار را بپردازند؟ کارگر متاهل و صاحب فرزندى که ۵۰ هزار تومان در ماه می گیرد، بر اساس آنچه دولت سرمایه رسماً اعلام کرده است هر ماه حدود ۸۰۰ هزار تومان کسری مخارج اولیه زندگی دارد. این رقم کسری برای کارگران متاهل و صاحب فرزندى که ۱۰۰ هزار تومان می گیرند چیزی حدود ۷۵۰ هزار تومان است. فرض کنیم که بخشی از جمعیت چند ملیونی توده کارگر در ماه ۲۰۰ هزار تومان دریافت کنند. حتی این ها هم برای هر ماه ۶۶۰ هزار تومان کسری نیازهای اولیه زندگی دارند. مفروضات خود را باز هم ادامه دهیم. شاید اینجا و آنجا کارگرانی پیدا شوند که بهای ماهانه نیروی کارشان ۳۰۰ هزار تومان و شاید هم ۳۵۰ هزار تومان باشد. حتی در این صورت نیز آن ها هر ماه ۴۰۰ هزار تومان کسری دارند.

سؤال بعدی را مطرح کنیم. اگر طبق آنچه دولت سرمایه اعلام کرده یک خانوار شهری درجهنم سرمایه داری ایران برای گذران زندگی معمولی خود به درآمد ماهانه ای برابر با ۸۶۰ هزار تومان نیاز دارد پس ۵۰ میلیون افراد خانواده های کارگری این جهنم با دستمزدهای ماهانه بالا چگونه زندگی می کنند؟ در همین جا این را نیز به خاطر بیاوریم که بیش از ده میلیون کارگر به کلی بیکارند و فاقد هر نوع ممر معاش هستند. سؤال بعدی: کدام منطق و ملاک و عرف آنچه را که این ۵۰ میلیون جمعیت کارگری تحمل می کنند زندگی نام می نهد؟ این زندگی جز گرسنگی، حقارت، فقر، بدبختی، آوارگی، ذلت و سیه روزی چه چیز دیگری است؟ هنگامی که عظیم ترین بخش این جمعیت ۵۰ میلیونی حتی ۲۵٪ بهای نیازهای اولیه زندگی خود را هم ندارند، وقتی که در بهترین حالت باز هم از ۷۵٪ آنچه که نیاز حتمی یک زندگی بسیار ساده انسانی است به کلی محرومند، در این صورت جز سوختن و خاکستر شدن در میان شعله های آتش توحش و بربریت سرمایه چه چیز دیگری برای این توده عظیم چند ده میلیونی باقی مانده است؟

در شروع صحبت دیدیم که شمار کودکان کار و خیابان در طول یک سال گذشته ۲ برابر شده است. این کودکان به کدام خانواده ها تعلق دارند؟ کودکان وزرا و نمایندگان و سرمایه داران کارخانه دار و تاجران بازار و دولتمردان سرمایه؟ آیا کودکان خانواده هایی که دستمزد نان آور آن ها در بهترین حالت هم قادر به تامین ۷۰٪ نیازهای اولیه زندگی آن ها نیست جز خیابانی شدن و اجبار به کار سخت و استثمار شدن در بیغوله های کشنده تولید سود برای سرمایه سرنوشت دیگری دارند؟ مادرانی که تازه اگر همسران شاغل داشته باشند در عین دو شیفت کار در خانه باز هم ۷۰٪ مایحتاج اولیه زندگی خود را کم دارند چگونه از خطر فحشا در امان بمانند؟ در طول سال های اخیر شمار دانش آموزان دبستانی در جامعه به صورت حیرت آوری کاهش یافته است. چرا؟ زیرا بخش وسیعی از کودکان خانواده های کارگری زیر فشار فقر و گرسنگی و خطر مرگ ناشی از گرسنگی به جای مدرسه و درس و آموزش راه سلاخ خانه های تولید سود سرمایه را پیش گرفته اند و یا به کودکان خیابانی تبدیل شده اند.

سؤال بعدی این است که چرا چنین است؟ چرا ۵۰ میلیون جمعیت کارگری به جای داشتن یک حداقل معیشتی ۸۶۰ هزار تومانی در ماه فقط ۵۰ هزار تومان، ۱۰۰ هزار تومان، ۲۰۰ هزار تومان یا اندکی بیشتر از این ها به عنوان بهای نیروی کار دریافت می کنند؟ برای یافتن پاسخ، لازم نیست راه دوری برویم. در گزارش های مرکز آمار دولت سرمایه پاسخ این سؤال هم به صورت بسیار عریان در برابر دیدگان ما قرار می گیرد. در همان سال ۱۳۸۳ که قبلاً

اشاره کردیم، حدود ۷ میلیون نفر در بخش های صنعت و معدن و کشاورزی و صید و حمل و نقل و فروشگاه ها کار می کرده اند. از این تعداد به طور قطع یک میلیون را غیرکارگران تشکیل می داده اند. بقیه آنان یعنی ۶ میلیون کارگر در همین سال بیش از ۴۱۹ ۱۵۱ میلیارد تومان ارزش اضافی برای طبقه سرمایه دار تولید کرده اند. اگر رقم دوم را به رقم اول تقسیم کنیم می بینیم که درقبال کار هرکدام از این کارگران مستقل از مولد و غیرمولد بیش از ۲۵ میلیون تومان سود خالص نصیب صاحبان سرمایه شده است. کارگری که کل دستمزد سالانه اش در سال ۸۳ به ۲ میلیون تومان هم نمی رسیده است، برای سرمایه دار ۲۵ میلیون تومان سود تولید کرده است. این کارگر در همان سال برای گذران زندگی خود و خانواده اش به ۲۰۰ ۹۲۴ ۵ تومان نیاز داشته است. او بیش از ۴ برابر این مبلغ تولید کرده اما از هر صد تومان ارزشی که آفریده است حتی ۹ تومان آن نیز به صورت بهای نیروی کار به دست وی نرسیده است. بیش از ۹۰ تومان آن سود سرمایه دار شده است. پیداست که فرزند این کارگر به کودک کار و خیابان مبدل می شود. مثل روز روشن است که شمشیر فحشا بالای سر زن و دختر او می چرخد. دولت سرمایه طی چند سال گذشته زمین و زمان را از بگیر و ببند و بکش «اراذل و اوباش» آکنده است. در همین سال ها و از ۲۷ سال قبل از آن تا امروز هر سال هزاران نفر را به جرم فساد و فحشا و اعتیاد به دار آویخته یا سنگسار کرده است. نظام سرمایه داری جنایتکارترین و بشرستیزترین نظام اجتماعی تاریخ است. کل این انسان ها که شمار آنان به طور قطع از چند صد هزار افزون است از درون خانواده های کارگری، زیر فشار فقر و گرسنگی ناشی از استثمار بربرمنشانه سرمایه به منجلاب فساد و اعتیاد و فحشا پرتاب شده اند. سرمایه داری و دولت آن نخست این انسان ها را با منجیق توحش استثمار به باتلاق تبهکاری پرتاب کرده و سپس هم آن ها را که خود به این روز انداخته است به تازیانه و زندان و طناب دار و چاله سنگسار سپرده است.

پس سرمایه یعنی رابطه خریدوفروش نیروی کار برای تولید سود است که با بشریت کارگر و فرودست چنین کرده است و چنین می کند. حال پرسش بسیار اساسی این است که راه حل ما کارگران، ما استثمار شوندهگان، ما تولید کنندگان سودهای ۲۵ میلیونی با دستمزدهای کمتر از ۲ میلیون، ما انسان های نیازمند ۸۶۰ هزار تومان برای هزینه معاش ماهانه اما بیکار و بدون هیچ درآمد یا در بهترین حالت دارای دستمزدهای ۲۰۰ هزار تومانی چه راه حلی درقبال این وضعیت از جمله افزایش فاجعه بارجمعیت کودکان کار و خیابان داریم؟ می خواهیم تحمل کنیم؟! که چه شود؟ که به هرحال زنده باشیم؟! فکر زنده بودن و زندگی داشتن و زندگی کردن بسیار عالی است. عالی ترین است. ما طالب مرگ و نابودی نیستیم. تا اینجا حرفی نیست. اما کدام زندگی؟ آنچه هم اکنون داریم بی هیچ تردیدی شایسته هر نامی هست جز زندگی. به جرات می توان گفت که اکثریت عظیم ما کارگران حالمان از این «زندگی» به هم می خورد و می خواهیم سر به تنش نباشد. و این هیچ معنایی ندارد جز این که ما همه طالب زندگی بهتری هستیم و به طور روزمره برای این زندگی بهتر هم مبارزه می کنیم. اما باید پذیرفت که حتما یک جای کار اشکال دارد که این همه مبارزه ما به نتیجه نمی رسد. برای یافتن این اشکال بیابید پیش از هرچیز از خود بپرسیم: چه مبارزه ای؟ با کدام قدرت؟ چگونه؟ از چه راهی و با کدامین چشم انداز؟ این ها همه سئوالاتی است که پیش روی ماست و اگر می خواهیم مبارزه ما با سرمایه به نتیجه برسد باید به آن ها جواب بدهیم. ما در کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری (منطقه تهران) این سؤال ها را بارها مورد گفتگو قرار داده ایم و به سهم خود به آن ها پاسخ داده ایم. خلاصه پاسخ ما به این پرسش ها چنین است:

«منشور مطالبات پایه ای طبقه کارگر ایران» را به پرچم مبارزه جاری خود تبدیل کنیم. حول این منشور متشکل شویم. تشکلی ایجاد کنیم که قادر به تحمیل این منشور بر سرمایه داران و دولت سرمایه داری باشد. تشکلی که قدرت طبقه ما را در مقابل سرمایه به صف کند و به میدان کشد. تشکلی ضد سرمایه داری و سراسری که آحاد طبقه ما در درون آن از حداکثر دخالتگری آزاد و اثرگذاری و نفوذ برخوردار باشند. تشکلی که در آن چند تا آدم را بالای سر خود قرار ندهیم و خود به مجریان اوامر آن ها مبدل شویم. تشکلی که از سنخ سندیکا و اتحادیه و انجمن صنفی و حزب و از این نوع دکان های بازار سرمایه نباشد. حول منشور مطالبات پایه ای طبقه کارگر به صورت شورایی متحد و متشکل شویم. از درون این شوراها اعتصاب کنیم و چرخ کار و تولید را بر سر سرمایه خراب کنیم. کارخانه های در حال تعطیل را تصرف کنیم و برنامه ریزی کار و تولید آن ها را با قدرت شوراها خود به دست گیریم. با توسل به اعتصاب و تصرف کارخانه و همه اشکال دیگر مبارزه، مطالبات روزمان را بر سرمایه و دولت آن تحمیل کنیم. مبارزه خودانگیخته خویش را هرچه خودآگاهانه تر سازیم. افق مبارزات خود را هرچه شفاف تر سازیم و راه رسیدن به هدف نهایی را بیش از پیش روشن کنیم. قدرت سیاسی را به چنگ آوریم و به سوی دفن نظام سرمایه داری در گورستان تاریخ پیش رویم. در آن صورت هر چه کار و تولید کنیم به معیشت و رفاه و اعتلای جسمی و فکری ما اختصاص خواهد یافت. استثمار و طبقات و نابرابری و محروم بودن از هر نوع دخالت آزاد در سرنوشت کار و تولید و زندگی اجتماعی برای همیشه از بین خواهد رفت. آن روز به معنای واقعی زندگی خواهیم کرد و دیگر از کودکان کار و خیابان خبری نخواهد بود.

کارگران علیه سرمایه متشکل شویم!

کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری (منطقه تهران)

۳۰ مرداد ۸۷

www.hamaahangi.com

hamaahangi@gmail.com